بسم الله الرّحمان الرّحيم وبه نستعين إنّه خير ناصر ومعين الحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد وعلي وآلهما الطّيّبين الطّاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

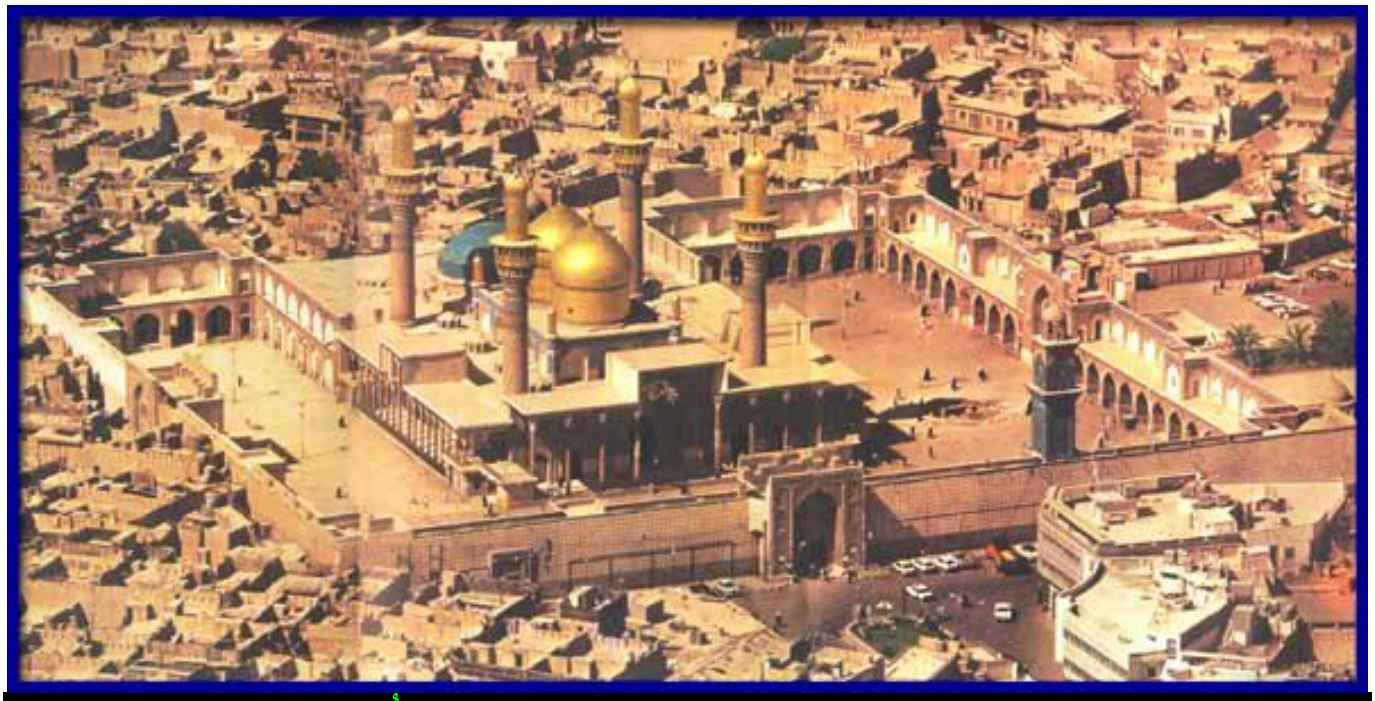

اَللَّهُمَّ أَفِضْ صلة صَلَواتِكَ وَسَلامَةَ تَسْليماتِكَ * عَلَى شَجَرَةِ الطُّورِ وَالْبَيتِ الْمَعْمُورِ السِّرِّ الْمَسْتُورِ وَآيَةِ النُّورِ * كَليمِ أَيْمَنِ الإِمامَةِ مَنْشَإِ الشَّرَفِ وَالْكَرامَةِ * نُورِ مِصْبَاحِ الأَرْوَاحِ وَجَلاءِ زُجَاجَةِ الأَشْبَاحِ مَاءِ التَّخْمِيرِ الأَرْبَعِينِي وَغَايَةِ مَعَارِجِ الْيَقِينِ إِكْسِيرِ فِلِزَّاتِ الْعُرَفَاءِ مِعْيَارِ نُقُودِالأَصْفِياءِ * مَرْكَزِ الأَئِمَةِ الْعَلَوِيَةِ مِحْوَرِ الْفَلَكِ الْمُصْطَفَوِيَةِ * الآمِرِ لِلصُّوَرِ وَالأَشْكَالِ بِقَبُولِ الاصْطِبَارِ وَالانْتِقَالِ * النُّورِ الأَنْوَرِ * مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما صَلَوَاتُ اللهِ الْعَلِيِّ الأَكْبَرِ

اللّهم العن من أنكر شأنه و غصب حقه و من آذاه و ظلمه و سجنه و من سمّه و قتله

اللّهم العن طواغيت عصره و اضداده اللهم العنهم لعنا وبيلا و عذبهم عذابا اليما

پنج شنبه ششم رجب ۱۴۲۹ سالروز شهادت حضرت امام موسى كاظم ^ را

به حضرت قدسيهٔ وجه الله و قبلهٔ حقيقيهٔ عباد الله مولانا صاحب الأمر ارواحنا فداه تسليت عرض مى كنيم

در اين روز، سنه ۱۸۳، و بقولی ۱۸٦: شهادت حضرت موسی بن جعفر واقع شد .
به قول شيخ كليني در كافي-ج۱ص٤٧٦ نقل بحار الأنوار- ج٤٨ص٢٠٦ح٢/ ونقل محدث قمي در وقايع الأيام ص٢٩٧
به قول شيخ مفيد در الارشاد ص۳۰۷ نقل بحار الأنوار-ج٤٨ص٢٣٧ح٤٥ و به نقل شيخ تاج الدين عاملي در التتمة في تواريخ الائمة (عليهم السلام) ص۱۱۱ و مصباح كفعمي ص٥٢٣/ وقايع الشهور، آيةالله بيرجندي

بدانكه هارون در سنه ۱۷۹، بقصد حج بجانب مكه رفت و چون به مدينه رسيد فضل بن ربيع را فرستاد كه حضرت امام موسی را گرفته نزد او حاضر كند پس در وقتی كه آنحضرت نزد جد خود رسولخدا(صلی الله عليه و آله) نماز ميگذاشت، در اثنای نماز او را گرفتند و كشيدند كه از مسجد ببرند، آنجناب متوجه قبر جد خود شد و گفت يا رسول الله ! بتو شكايت مي كنم از آنچه از امت بدكار تو باهل بيت تو مي رسد و مردم از هر طرف صدا بگريه و ناله بلند كردند پس آن امام مظلوم را نزد هارون بردند، هارون ناسزای بسيار بانجناب گفت و امر كرد كه آنجناب را مقيد گردانيدند و دو محمل ترتيب دادند برای آنكه ندانند كه آنجناب را بكدام ناحيه مي برند يكی را بسوی بصره فرستاد و ديگری را بجانب بغداد و حضرت در آن محمل بود كه بجانب بصره فرستاد.

در روز هفتم ذيحجه آنجناب را در بصره به عيسی بن جعفر بن منصور تسليم نمودند به نحوي كه در ذيحجه بيان شد و مدت يكسال آنحضرت در حبس عيسی بود و مكرر هارون نوشت به او كه آنحضرت را شهيد كند و او اقدام نكرد، لاجرم هارون آنحضرت را از بصره به بغداد خواست و در نزد فضل بن ربيع آنجناب را محبوس گردانيد.

و در اين مدتی كه در حبس بود پيوسته مشغول عبادت بود و اكثر روزها صائم و شبها را بنماز و قرائت قرآن و دعا احياء مي داشت و بيشتر اوقات در سجده مشغول دعا و تضرع بود و بسا مي شد كه هارون بر بام خانه مي رفت و نظر ميكرد در آن حجره كه محبس آنحضرت بود جامه ای ميديد كه بر زمين افتاده است و كسی را نمي ديد.
روزی به ربيع گفت اين جامه چيست در اين خانه؟
ربيع گفت كه اين جامه نيست، بلكه موسی بن جعفر است كه هر روز بعد از طلوع آفتاب بسجده ميرود و تا وقت زوال در سجده مي باشد.

هارون گفت همانا این مرد از رهبانان و عباد بنی هاشم است.
ربیع گفت هر گاه میدانی که او چنین است چرا او را در این زندان تنگ جا داده ای.
هارون گفت برای دولت من بهتر است که او چنین باشد.

و بالجمله در ایامی که در حبس فضل بن ربیع بود، فضل گفت مکرر بنزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول نکردم و اعلام کردم که این کار از من نمیآید و چون هارون دانست که فضل بن ربیع اقدام بر قتل آن حضرت نمي كند، آنجناب را از خانه او بیرون آورد و در نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس گردانید فضل هر شب خوان طعامی برای آنجناب مي فرستاد و نمي گذاشت که از جای دیگر عام برای آنجناب آورند و در شب چهارم که خوان را حاضر کردند، آن حضرت سربجانب آسمان بلند کرد و گفت خداوندا! تو میدانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی مي خوردم هر آینه اعانت بر هلاك خود کرده بودم و امشب در خوردن این طعام مجبور و معذورم و چون از آن طعام تناول کرد، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد و رنجور گردید، چون رزو شد طبیبی برای آنحضرت آوردند، چون طبیب احوال آنجناب پرسید جواب او نفرمود، چون بسیار مبالغه کرد آنحضرت دست مبارك خود بیرون آورد و باو نمود و فرمود که علت من این است، چون طبیب نظر کرد دید که کف دست مبارکش سبز شده و آن زهری که بآن حضرت داده اند در آن موضع مجتمع گردیده است، پس طبیب برخاست و نزد آن بدبختان رفت و گفت بخدا قسم که او بهتر از شما مي داند، آنچه شما با او کرده اید و از آن مرض بجوار رحمت الهی انتقال نمود.

بروایت دیگر چنانکه فضل بن یحیی را تکلیف قتل آنجناب کردند و او نیز اقدام نکرد بلکه اکرام و تعظیم آنجناب می نمود و هارون در آن وقت به رقه سفر کرده بود، چون مطلع شد که امام موسی نزد فضل بن یحیی مکرم است، مسرور خادم را فرستاد بسوی بغداد با دو نامه یکی برای عباس بن محمد و دیگری برای سندی بن شاهك، عباس بن محمد چون نامه هارون را قرائت کرد، فضل بن یحیی را طلبید و او را در عقابین (دستکاه شکنجه) کشید و صد تازیانه بزد پس امام موسی را به سندی بن شاهك تسلیم کردند و هارون، یحیی بن خالد برمکی را فرستاد برای قتل آن حضرت.

یحیی چون به بغداد رسید، سندی بن شاهك را طلبید و امر کرد که آن امام معصوم را مسموم کند، سندی زهری در طعام آن جناب کرد یا چند دانه رطب را به زهر آلوده کرد و بخورد آنجناب داد و آنحضرت سه روز بحالت رنج و تعب بود تا از دنیا رحلت کرد و چون آنحضرت وفات فرمود، ابن شاهك، فقهاء و اعیان و بغداد را حاضر کرد برای آنکه نظر کنند که اثر جراحتی در بدن آنجناب نیست و بر مردم تسویل کنند که هارون را در فوت آنحضرت تقصیری نیست.

پس آنجناب را بر سر جسربغداد گذاشتند و روی مبارکش را گشودند و مردم را ندا کردند که این موسی بن جعفر که از دنیا رحلت کرده است، بیائید او را مشاهده کنید. مردم میآمدند و بر روی آنحضرت نظر میکردند.
و بروایت دیگر محضری ساختند و همه بر آن محضر گواهی نوشتند که آنجناب بمرگ خود از دنیا رفته و صاحب عمدة الطالب گفته که سه روز آنجناب را در میان راه مردم نهادند که هر که از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه کند و شهادت خود را بر آن محضر بنویسد.

شیخ صدوق روایت کرده که چون سندی جنازه آن حضرت را برداشت که به مقابر قریش نقل کسی را و اداشته بود که در پیش جنازه ندا مي كرد که: هذا امام الرافضة فاعر فوه فلما اتی به علیه السلام مجلس الشرطة قام اربعة نفر فنادوا الا من اراد ان یری)، الخ.

سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون قصری داشت در کنار شط چون صدای غوغای مردم را شنید و این ندا بگوشش رسید از قصر بزیر آمد و غلامان خود را امر کرد که آن خبیثان را دور کردند و خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاك زد، با پای برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد و حکم کرد که در پیش جنازه ندا کند که هر که خواهد نظر کند به طیب، پسر طیب، بیاید نظر کند، بسوی جنازه موسی بن جعفر .

پس مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون از مردم بلند شد و چون نعش آن حضرت را به مقابر قریش آوردند بحسب ظاهر خود ایستاد متوجه غسل و حنوط و کفن آن جناب شد و کفنی که برای خود ترتیب داده بود که به دو هزار و پانصد دینار تمام کرده بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود، بر آن جناب پوشانیدند باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را در مقابر قریش دفن نمودند، چون این خبر به هارون رسید به حسب ظاهر برای رفع تشنج مردم، نامه باو نوشت و او را تحسین کرد و نوشت که سندی بن شاهك آن اعمال را بی رضای من کرده از تو خوشنود شدم که نگذاشتی به اتمام رساند.

فقیر گوید که شیخ اجل اقدم حسن بن موسی نوبختی در کتاب فرق نوشته که روایتی وارد شده که آن حضرت را با قیدهائیکه با او بود دفن کردند، بجهت آنکه آن حضرت وصیت به آن کرده بود.

آئین هنگام

اعمال شایسته هنگام شهادت حضرت امام کاظم (علیه السلام):
١- سعي در معرفت بیشتر حضرتش.
٢- مطالعه و تلاوت کلام خازنان وحي، درباره حضرتش.
٣- برگزاري مجلس سوگواره و تعزیت و معرفت و مذاکره و مصائب آن حضرت و آنچه در کلام شریف درباره شهادت و فضائل و مناقب و آیات الهي حضرتش آمده؛ و برائت از اضداد و غاصبان و ظالمان و قاتلان.
٤- زیارت حضرت و والدین و فرزندشان و عرض تسلیت، از نزدیك (در مشهد کاظمي و رضوي) و از دور در امام بارکاه و بالاي بلندي و منزل خود.
٥- انجام عبادات از نماز و تلاوت و اذکار؛ و همچنین اطعام عزاداران و زائران و اهداء ثواب به حضرتش.

عمری ار موسی کاظم ز جفا مسجون بود = در صدف گوهر بحر عظمت مکنون بود
مظهر غیب مصون بود و حجاب ازلی = اسم اعظم ز نخست از همه کس مخزون بود
ماه کنعان بد و شد گاه تنزل در چاه = یا که زندان شکم ماهی و او ذوالنون بود
کاظم الغیظ که با صبر و شکیبائی او = صبر ایوب چه یك قطره که با جیحون بود
پرتوی بود که تابید از این نور جمال = آن تجلی که دل موسی از او مفتون بود
پور عمران نکشید آنچه که موسی ز رشید = ظلم فرعون نه همچون ستم هارون بود
پای در سلسله سر سلسله عشق نهاد = لیلی حسن ازل را ز ازل مفتون بود
سندی ار زهر ستم ریخت بکامش چه عجب = تلخی کام وی از تلخی زهر افزون بود
از رطب سوخته موسی چه ز انگور رضا = نخل وحدت ثمرش میوه گوناگون بود
کس ندانست در آنحال که حالش چون گشت = غمگسار وی و غمپرور وی، بیچون بود
گر بمطموره غریبانه بجانان داد = دل بیگانه و خویش از غم او پر خون بود
شحنه شهر اگر شهره نمودش چون مهر = لیك از بار غمش فلك مشحون بود

آیت الله عظیم شیخ محمد حسین اصفهانی

والحمد للّه ربّ العالمین